

دکتر محمود درگاهی *

نقد ادبی در سده ششم هجری

چکیده:

نقد ادبی اصلی‌ترین شاخه ادبیات است که هر روز تنوع، گستره، و ژرفایی نو می‌یابد، و شیوه‌ها و شگردهایی تازه عرضه می‌دارد. اما این شیوه‌ها و شاخه‌ها، سراسر ابداعی و نوپدید نیست، بلکه بسیاری از مباحث یا قواعد آن ریشه در آراء و نظریه‌های ادبی گذشتگان دارد و امروز بازخوانی و تفسیر می‌شود. از این باب مراجعه به آراء و سنت‌های ادبی گذشته یک رسم شایع در کار نقادی است.... در ایران نیز با آنکه گذشته ادبی آن در عرصه نقد و تحلیل ادبیات چندان پرمایه و سرشار نبوده است، اما گه‌گاه تلاش‌ها و دغدغه‌هایی در باب نقد و تفسیر ادبیات و ارائه رهنمود به شاعران یا نویسندگان پدید آمده که بازیابی و ارائه آنها یکی از ملزومات توسعه نقد ادبی در این سرزمین است؛ و از

* عضو هیأت علمی گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

این لحاظ سده ششم هجری به دلایلی چند اهمیتی ویژه دارد که پرداختن بدانها مورد اهتمام این نوشته است.

سده ششم هجری به دلیل تدوین دو کتاب در باب نقد و فن شعر، یعنی «حدائق السحر» رشید الدین وطواط و «چهار مقاله» نظامی عروضی، در تحول و تکوین نقد شعر فارسی، از اعتباری ممتاز برخوردار است. همچنین در این دوره، آراء برخی از شاعران و نویسندگان بزرگ از قبیل خاقانی، نظامی، سنایی و... در باب شعر، مایه‌ها و مواد تازه‌یی را در اندیشه نقادی تزریق می‌کنند، و آن، مایه‌های و معیارهای دینی-عرفانی در نقد شاعری و شعر است! اما حقیقت این است که سده پنجم هجری، برخی از راه‌ها را برای اندیشه‌های نقادی این قرن هموار نموده بود، و نقد ادبی این قرن مقداری از مواد و مقدمات کار خود را از انبان آن عصر برمی‌گرفت. زیرا، نه تنها «حدائق السحر» وطواط رونوشته تقریباً کاملی بود از «ترجمان البلاغه» رادویانی در سده پیشین، بلکه عمده‌ترین آراء و معیارهایی داوری شاعران و نویسندگان این قرن نیز، هر یک به گونه‌یی در شعر یا نوشته شاعران و نویسندگان سده پنج، پیشینه داشت! یعنی آنچه که سنایی و نظامی و گاهی مؤلف چهارمقاله، و نیز برخی از مردان تصوف در رسالات خویش، در داوری نسبت به شعر اظهار می‌دارند، بر محور و مبنای همان معیارهایی است که در آراء ناصر خسرو و غزالی و یا صاحب قابوس نامه آمده بود! و یعنی نقادی در این دوره، شاعری را بیشتر از رهگذر اخلاق و ارزشهای دینی-عرفانی می‌سنجد و نقد شعر آن، بیشتر، نقدی اخلاقی و اعتقادی است، و این درست همان شیوه‌یی است که غزالی و ناصر خسرو در داوری نسبت به شعر

در پیش گرفته بودند! البته در اینجا، تنها به عمده‌ترین جریان‌ات نقادِ ناظر بر شعر، اشاره می‌رود، و بدیهی است که در کنار این جریان‌های عمده، آراء و اندیشه‌های پراکنده دیگری نیز در باب شاعری و شعر می‌توان یافت که به دلیل تشتت و ناپختگی از وزن و وقار محسوسی برخوردار نیست، و گذشته از آن، ردپای برخی از این آراء و اندیشه‌ها را نیز می‌توان در آثار گذشتگان نشان داد. حال باید دید که ریشه و منشاء این در جازدن‌ها و رکود و رخوت‌ها

در نقادِ قرن ششم، در کجاست؟

نقادی، به تعبیر شوقی ضیف، نقاد برجسته معاصر عرب «پی‌آمد پیدایش و تکوین سبک‌ها و مکتب‌های ادبی نو» و چالش یا گفتگوی بین آنهاست. اما در قرن ششم، با آنکه سبک شعر فارسی - بنا به تعبیر مشهور - از شیوه خراسانی به شیوه عراقی تبدیل نام می‌دهد، و شاعری، به لحاظ درونمایه و مضمون شعر، حیات و هویتی متفاوت با آنچه که در گذشته داشت، پیدا می‌کند، با این وصف، تحول آن در چهره بیرونی، یعنی ساختار، فرم، و شیوه بیان، بسیار جزئی، کندسیر و حتی محافظه کارانه است! و علیرغم دگرگونی عظیمی که در محتوا و مایه‌های معنایی آن پدید می‌آید، و سیمای درونی آن را یکسره دگرگون می‌کند، یعنی شعر فارسی را از چرخیدن بر محور قدرت‌های پراکنده و بی‌اعتبار زمینی تا طواف بر کانون یگانه وجود، یعنی خدا، می‌کشاند، و اینهمه راه را به آسانی و سرعت طی می‌کند، اما سبک عراقی چنین تغییر و چرخشی را هرگز - به تعبیر مشهور - به او نمی‌آورد، یعنی در چهره بیرونی آن، تفاوت و تغییر خطوطی که این تحول عمیق را نشان دهد، و آن را به دقت از دوره پیش تفکیک کند، نمی‌توان خواند! این است که به هنگام تعریف یا تفکیک این دو سبک، باید آنها را به سبک‌های «تیره، روشن، بین‌بین و...»^۱ تقسیم‌بندی کنند! یعنی گروهی

از شاعران این دوره را در زمره شاعران شیوه عراقی، و گروهی دیگر را در ردیف شاعران عراقی-خراسانی بچینند و گروه‌های دیگری را به تناسب در فاصله‌های متفاوت مسافت بین این دو سبک!

آنچه که از آن به تغییر سبک در این دوره تعبیر کرده‌اند، جز تغییراتی اندک در تعبیر، ادات زبان، اصطلاحات، جای‌گزینی برخی واژه‌های فارسی‌نژاد با کلمات عربی تبار، و دگرگونی برخی نکات و روال‌های دستوری، چیز دیگری نبوده است! و می‌دانیم که این، آن چیزی نیست که آتش انگیزه‌ها را شعله‌ور می‌کند، و در قریحه‌ها جرقه می‌افکند، و هواداران دو شیوه نو و کهن را در برابر هم و به رویایی، و به تبیین و تفسیر آیین خویش می‌کشانند، آنگونه که در طلیعه پدیدآمدن هر یک از سبک‌ها و مکتب‌های ادبی امروز جهان می‌بینیم.

انتقال از دوره خراسانی به دوره عراقی، انتقالی سکوت‌آمیز، خاموش و نامرئی و بی‌ماجراست، و در نتیجه، نقادی که بیشتر برآیند تضارب اندیشه‌ها، رویارویی اندیشمندان و نقدآوران، و چالش و تکاپوی هواداران نحله‌های متفاوت است، در این عصر مشاهده نمی‌شود، و نقد شعر رفق و رونقی محسوس نمی‌گیرد، و حتی از محافل ادبی و مجامع نقادی و تحلیل شعر نیز که در دوره‌های انتقالی -مانند دوره سبک هندی، معاصر، و حتی بازگشت، در ایران- پدید می‌آید، در این دوره هیچ نشانی دیده نمی‌شود! هیچ گفتگوی جدی و اندیشیده‌یی در باب آداب و اصول شاعری ضبط نشده است، و آنچه را هم که در رقابت‌ها و حسدورزی‌های مرسوم، بر زبان شاعران جاری شده است، به دشواری می‌توان در زمره اندیشه‌های نقادانه محسوب داشت!

البته، مطابق اسناد مکتوب، در ادوار پیش نیز، آثار پرمایه و معتبری در نقد شعر، در زبان فارسی وجود نداشته است، و هر چند از شعوبیه نقل کرده‌اند که

«کتابهایی مانند کاروند (در زمینه نقد شعر) در ایران قبل از اسلام وجود داشته»^۲ اما نویسنده ترجمان البلاغه، تنها کتاب فن شعر در قرن پنجم، می‌گوید که تا روزگار او همه کتاب‌های بازمانده در موضوع فن شعر، به عربی و در نتیجه مربوط به شعر عرب بوده است: «اما اندر دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت، و شناختن سخنان با پیرایه و معانی بلند پایه کتابی ندیدم به پارسی»^۳ و این سخن می‌رساند که تا آن روزگار سنت نقادی یکسره بر پیروی و تقلید از آراء نقادان عربی پای می‌ورزیده است.

با امعان نظر به این گونه قراین باید گفت که در هیچ یک از ادوار سنتی ادبیات ایران، و از آن جمله در قرن ششم هجری، «در ایران، سنت نقد و بررسی وجود نداشته است»^۴ اما با این وصف، در هر یک از این دوره‌ها، زمره‌ها، تمرین‌ها، و تلاشهایی درباره شاعری و یا در باب تعریف و تفسیر شعر دیده می‌شود، که خود، با آنکه به شیوه مکتب‌های نقد شعر تئوریزه و تعمیق شده‌اند، باز می‌توانند از گونه اندیشه‌های نقادانه، و از نخستین نمونه‌های برخی از شیوه‌های نقادی محسوب شوند. از این رو، سده ششم هجری نیز در این تمرین و تلاش‌ها، و از این طریق در تحول و تکوین نقد شعر تأثیری قابل توجه داشته است، و عمده‌ترین جریان‌های نقد شعر در آن، بدین قرار بوده است:

۱- نقد فنی یا آراء نقادان در باب شعر:

این شیوه از نقادی -مطابق اسناد بازمانده- از قرن پنجم و با «ترجمان البلاغه» رادویانی و بخشی از «قابوسنامه» آغاز می‌شود، و در قرن ششم با «حدائق السحر» و به ویژه «چهار مقاله» نظامی عروضی، اندکی به پیش می‌خزد. «حدائق السحر» علی‌رغم دعوی رشید الدین وطواط، که آن را تلاشی

در جهت رفع کاستی‌های «ترجمان البلاغه» می‌خواند^۵، یک رونویسی کامل از کتاب رادویانی است! و از این باب اهمیت پرداختن بدان را ندارد. اما «چهار مقاله» عروضی، به دلیل مباحث تازه‌یی که برای نخستین بار در زبان فارسی درباره شاعری و توصیف، آن در میان می‌آورد، ارزشی ممتاز دارد. این کتاب برای نخستین بار، سخن از «ماهیت شعر» و اغراض آن می‌گوید، و چنین تعبیری را از «ماهیت و اغراض شعر، با این وضوح و صراحت، نه در سخن منتقدان دیده می‌شود، و نه کسی از ادباء دیگر این عصر، چنین تعریفی از شعر و شاعری کرده است»^۶

اما، نکته‌یی که در این مقاله عروضی دیده می‌شود، این است که وی تعریف شاعری را به جای تعریف شعر می‌آورد! و با آنکه عنوان مقاله او در این کتاب «در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر» است، در آن هیچ‌گونه اشاره‌یی به ماهیت شعر یا توصیف چستی آن نمی‌رود، و این نکته از آنجا ناشی می‌شود که گویا توصیف شعر و ماهیت آن برای گذشتگان نیز دشوارتر از تعریف شاعری بوده است! زیرا مقوله «ماهیت شعر»، پیش از هر چیز یک مقوله فلسفی و منطقی است، و تفسیر آن نیز یک کار فیلسوف یا اهل منطق! - آنگونه که خواجه نصیر به تفسیر و توصیف آن دست می‌یازد- و احتمالاً نظامی عروضی نیز متوجه این دشواری بوده، و در نتیجه سخن خود را توصیف ماهیت شعر، به تشریح شیوه‌های شاعری و کارکردهای شعر چرخانیده است!

او در توصیف شاعری می‌گوید که: «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت، اتساق مقدمات موهمه کند، و التئام قیاسات منتجه، بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در خلعت نیکو جلوه دهد، و به ایهام، قوت‌های غضبانی و

شهوانی را برانگیزد، تا بدان ایهام طبایع را انقباضی و انبساطی بود، و امور عظام را در نظام عالم سبب شود»^۷ و این سخن، توصیف درستی از ماهیت شعر نیست؛ و بزرگترین خصیصه شعر، یعنی مخیل بودن آن، در این تعریف غایب است! ماهیت شعر در این عصر آن چیزی است که یک قرن بعد در سخن خواجه نصیر دیده می‌شود.

این تعریف عروضی «غرض شعر را چیزی شبیه به کثاریس ارسطو فرا می‌نماید»^۸ و نیز شبیه تعریفی است که افلاطون از شعر به دست آورده بود، یعنی اینکه «شور و احساسات را می‌پرورد و آبیاری می‌کند»^۹، و به همین دلیل او شاعران را از ورود به مدینه آرمانی خویش باز می‌داشت، اما، این تعریف جامع و مانع نیست!

عروضی برای تأیید چنین تعریفی از کار شاعر، به آوردن نمونه‌هایی از تأثیر شعر در مخاطب یا ممدوح شاعر بسنده می‌کند، و به ماجرای حنظله بادغیسی و احمد بن عبدالله خجستانی، فرمانروای خراسان، و یا حوادثی مانند آن استناد می‌جوید. گویی که عروضی ثوری خود در باب شاعری را بر پایه چنین حوادثی پدید آورده است! و از شاعری و شعر جز همین نمونه‌ها، چیزی در دست او نبوده است تا تعریف خود را بر اساس آن بنهاند، و یا دست کم در آن اندکی تغییر و بازاندیشی و یا توسع پدید آورد! زیرا انبوهی از اشعار دوره نظامی عروضی و یا دوره‌های پیش از آن را می‌توان نقل نمود که در آنها هیچ نشانی از این ویژگی‌های مورد اشاره و تأیید وی وجود ندارد! علاوه بر آن، این نمونه‌های مورد استناد عروضی، هیچ‌گاه به مثابه یک شعر ورزیده جدی مورد توجه نقادان یا شعر آشنایان دیگر نبوده است. و حتی در همین عصر، شاعر برجسته معاصر عروضی، یعنی سنایی غزنوی، نه تنها چنین تعبیری از شعر ندارد،

بلکه به عنوان نمونه‌یی از سخافت و ابتذال در شعر، انگشت اعتراض بر یکی از اشعار عنصری می‌گذارد که نظامی عروضی آن را به عنوان نمونه‌یی عالی در بدیهه‌گویی شاعرانه و تأثیرگذاری بر ممدوح و مخاطب، آورده بود! ماجرای این شعر در حکایت دوم «مقاله شاعری» آمده است، و سنایی آن را اینگونه به پرخاش می‌گیرد:

هرکجا زلف ایازی دید خواهی در جهان
عشق بر محمود بینی گپ‌زدن بر عنصری

(دیوان سنایی، ۶۵۹)

اما عروضی برای شاعر نیز احراز خصلت‌ها و خصوصیت‌هایی را لازم می‌شمارد، و اعتقاد بر این است که: «شاعر باید سلیم الفطره، عظیم‌الفکره، صحیح‌الطبع، جیدالرویه، دقیق‌النظر باشد»^{۱۰} و البته همه این خصلت‌ها از ملزومات کار شاعری نیست، و همه ویژگی‌هایی هم که برای شاعری لازم است در میان این چند قلم کالا یافت نمی‌شود! برخی از توصیه‌های او به شاعران نیز تکرار توصیه‌ها و اندرزهایی است که در آراء نقادان و اندیشمندان عرب یا حتی یونان در باب شاعران آمده است. از جمله وقتی که می‌گوید: شاعر باید «در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف، زیرا چنانکه شعر در هر علمی به کار همی‌شود، هر علمی در شعر به کار همی‌شود»^{۱۱} اندرزهای قدامه بن جعفر را به یاد می‌آورد، که خود نظیر توصیه‌هایی بود که در سخنان سقراط آمده بود.

همچنین اندرزهای عروضی به کسانی که می‌خواهند در شعر به مراتبی بلند دست یابند، مبنی بر اینکه: «در عنفوان شباب و در روزگار جوانی

بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرند و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم آورند، و دادوستد این استادان همی خوانند و...»^{۱۲} تقلیدی است از توصیه‌های نقادان عرب به شاعران سرزمین خود که گمان می‌بردند «شنودن کلام مردان فصیح، مطبوع، و مطالعه دیوان اشعار گذشتگان زبان را گشایش بخشد و بیان را نیرو دهد و ذهن را تیز کند و طبع را شعله‌ور گرداند»^{۱۳} و...

باری، این سخنان حاوی مهم‌ترین اندیشه‌های نظامی عروضی در پیرامون شاعری است، و از آنجا که نخستین تفسیر از کار شاعری و شعر در زبان فارسی است، جایگاهی ممتاز در تاریخ نقد شعر ما دارد. این نوشته‌های عروضی برگه‌های کامل‌ترین متن نقد ادبی را تا قرن ششم پدید می‌آورند. نقدی که بیشتر جنبه فنی داشت و در سطح و رویه آثار شاعران سیر می‌نمود، و کمتر در عمق و درون آن فرو می‌رفت، چون «در واقع نقد فنی هم که در این دوره رایج بود، اکثر بر صنایع بدیعی اتکاء داشت، و به یک تعبیر می‌توان گفت که این نقد اولین قدم متین و استواری بود که ادیبان و نقادان در راه ادراک و شناخت لطایف و محاسن کلام برداشتند»^{۱۴}

۲- نقد معنایی و آراء شاعران در باب شعر:

هر چند کسانی مانند «شمس قیس رازی» نقد شعر را از عهده شاعران بیرون می‌شمردند، و چنین می‌پنداشتند که: «نقد شعر و معرفت رکبیک و رصین، و غث و سمین آن به شعر نیک گفتن تعلق ندارد... از بهر آنکه شاعر در نظم سخن همچون استاد نساچ است که جامه‌های متقوم بافد... اما قیمت آن جز سمساران و بزازان... نتوانند کرد»^{۱۵} اما شاعران سده ششم نیز مانند شارعان دوره‌های دیگر، دست به نقد و تفسیر شعر می‌برند و در پیرامون شعر و شاعری، ارتباط و

تعامل آن با مقولات اخلاق، اجتماع و اعتقاد دینی و... سخن می‌گویند. این شاعران البته آراء ورزیده و انسجام‌گرفته‌یی در باب مسائل فنی و هنری شعر ارائه نمی‌دهند، و نکته‌هایی هم که در این زمینه آورده‌اند، بسیار پراکنده، جزئی و نااندیشیده به نظر می‌رسد، و در نتیجه نمی‌توان از مجموعه آنها به یک مکتب و یک شیوه نقادی منسجم تعبیر نمود. سخن آنها در این باب یا تمجید و تبلیغ و شعر و کالای خود است و یا انکار و تحقیر حریفان! و این گونه تحقیر و تمجیدها را هیچ معیار نقادانه یا شعرشناسانه‌یی همراهی نمی‌کند. البته مقدار اندکی از این آراء و نظریه‌ها را می‌توان در زمره نقد ذوقی به حساب آورد، زیرا «نقد ذوقی که در واقع عبارت بود از نقادی‌ها و نکته‌سنجی‌های نویسندگان و شاعران در حق یکدیگر، در این عهد مانند دوره‌های پیش رایج بود، و کثرت رقابت‌ها و منافسات صبغه خاصی بدان می‌بخشید»^{۱۶} اما این صبغه خاص، همیشه هم ذوق و دریافت شاعران نبود که بر روی آراء و اندیشه‌های آنان می‌خورد، بلکه غالب این آراء و داوری برخاسته از خودستایی‌ها، و یا دوستی و دشمنی در حق حریفان بود، و در نتیجه بیشتر صبغه ستیزه‌گری یا شیفتگی پیدا می‌کرد! از این رو آن را می‌توان نوع ویژه‌یی از نقد، یعنی «نقد بی‌معیار» خواند! نقدی که در آن هیچ یک از معیارهای قبول نقادی وجود نداشت...

در این دوره مهم‌ترین معیارها و مبانی که اسباب نقد شاعری و شعر از سوی شاعران قرار می‌گیرد، مبانی و معیارهای اعتقادی و اخلاقی آنهاست. از این بُعد می‌توان گفت که نوعی نقد اخلاقی یا اعتقادی و حتی اجتماعی در این عصر پای می‌گیرد، که عمده‌ترین شیوه‌های نقادی شاعران، و از نخستین رویکردهای دینی، اخلاقی و یا اجتماعی نسبت به شعر است، در عین حال، گاه حکایت از نوعی تعصب و جزم‌اندیشی در باب دین و شعر نیز دارد! البته تفکیک اخلاق از

اعتقادات در این دوره کاری است دشوار، زیرا اخلاقی که این شاعران بر رعایت آن پای می‌فشارند، خود، گونه‌یی از رفتار دینی و ارزش‌ها و آدابی است که در جامعه مسلمانان مراعات می‌شود. از این رو می‌توان گفت که این دو مقوله نقادی در این عصر نیز -مانند بسیاری از اعصار دیگر- بیش از یک مقوله نمی‌تواند باشد، و آن دین، یا اخلاق دینی است که برخی از شاعران بزرگ این دوره، آن را همچون ملاکی معتبر و خدشه‌ناپذیر در بررسی شعر به کار می‌گیرند. با آنکه این شیوه از نقادی در قرن پیش و در آثار کسانی مانند ناصر خسرو و ابو حامد غزالی سابقه دارد، اما در این عصر لحن و رنگی تندتر می‌یابد و به گونه‌ی یکی از رایج‌ترین شیوه‌های دارای باب شعر معمول می‌شود. تا جایی که دو شاعر بزرگ این روزگار، یعنی نظامی گنجوی و سنایی غزنوی، هر دو، صرف شعر و شاعری را به محک شریعت می‌سنجند، و گاه حتی آن دو را منافی یکدیگر جلوه می‌دهند! در حالی که در قرن پیش، ناصر خسرو، با آنکه به لحاظ پای‌بندی نسبت به آداب و ضوابط دینی جدی‌تر از نظامی و سنایی بود، اما هیچگاه صرف شعر و شاعری را در برابر شریعت نمی‌نهاد! بلکه شعر یا شاعری انحراف یافته و زیان‌بار را ناقض اخلاق و اعتقاد دینی راستین می‌خواند. پرخاش او بیشتر متوجه «شعر فروشان» خراسان بود و نه پایه و مایه کل شاعری یا شعر! زیرا ناصر خود از این پایه و مایه شعر، تازیان‌های برای انداز اجتماع و بیدار ساختن مردمان، و دعوت آنان به سوی حق، و پله‌ای برای تعالی خویش فراهم ساخته بود. در حالی که برخی از شاعران این قرن، شریعت را نیز بر محک شریعت می‌سنجند. نظامی گنجوی، شریعت را به مثابه مقدمه و پیش‌درآمدی برای شاعری می‌خواند، و از شاعران می‌خواهد که قبل از آنکه در دینداری و شریعت‌شناسی آوازه‌یی بلند به دست آورده باشند، پیرامون شاعری و شعر نگردند:

تا نکند شرع ترا نامدار

نامزد شعر مشو زینهار (مخزن الاسرار، ۴۴)

بدین دلیل که، به گمان وی دینداری و شریعت، شاعری را به نمط عالی میرساند و شعر را کمال می‌بخشد و یا آن را جهت‌گیری تعالی جویانه‌ای می‌دهد:

شعر تو از شرع بدانجا رسد

کز کمربت سایه به جوزا رسد (همان، ۴۳)

اما سنایی در این کار سختگیرتر از نظامی است! با آنکه او قصیده‌های غزا و بلندی در زمینه دعوت و حکمت سروده است، هرگاه که به شعر می‌اندیشد، آن را عاملی بازدارنده، گزاف، و بیهوده می‌یابد! شعر در برابر شریعت، همچون باطلی است در برابر حقیقت، و اشتغال بدان غفلت و قصور در کار شریعت را به دنبال می‌آورد!

گر شعار تو شعر آمد و شرع

چه کنی صبح کاذب اشعار؟

روی بنمود صبح صادق شرع

خاک زن بر جمال شعر و شعار (دیوان، ۲۰۳)

ای سنایی چو شرع دادت بار
دست ازین شاعری و شعر بدار
شرع دیدی ز شعر دل بگسل
که گدایی نگارد اندر دل

شعر بر حسب طبع و جان سره ایست
چون به سنت رسید مسخره ایست
(حدیقه، ۷۴۳)

البته، سنایی گاه نیز برای تبیین این معادله و تطبیق خویش در باب شریعت و شعر دلیلی مقبول می‌آورد. از جمله این که شیوه کار شاعری را دروغ و دريوزه، گپ و گزاف، و حاصل آن را غرور و مستکبری می‌خواند، در حالی که شریعت، آدمی را از طریقه راستی و استغناء به سوی فروتنی و تواضع راه می‌برد:

شاعری بگذار و گرد شرع گرد از بهر آنک
شرعت آرد در تواضع، شعر در مستکبری
(دیوان، ۶۵۸)

اما نکته‌یی که در این داوری او وجود دارد و آن را به خطا می‌برد، این است که وی گزاف‌گویی و دريوزه‌گری مداحان و سخن‌فروشان دربارهای سلجوقی و غزنوی را به حساب کار شاعری می‌گذارد، و در نتیجه انحطاط و عفونت اخلاقی آن را بر کارنامه شعر می‌نویسد، و این داوری درستی در باب شاعری و شعر نمی‌تواند باشد! و حتی چنین داوری‌هایی - که نظایر بسیاری در سخن شاعران دیگر این دوره دارد - آسیب سختی بر شعر وارد می‌آورد، و آن را

از هر گونه اعتبار و حقیقت تهی می‌سازد.

باری، آن شیوه از نقادی که در این روزگار بر اندیشه شاعران و نویسندگان عصر سیطره داست، تا حدودی از این نوع بود. زیرا، نقادی این روزگار در واقع تابعی از شیوه زندگی شاعر، و حوادث و اتفاقات پیش آمده در آن، از توفیق و شکست، امید و نومیدی، قبول و ناقبول کسان، و بالاخره تأمل و تردید و انتباه در زندگی شاعرانه‌یی که غالباً تبدیل به پیشه‌یی بی‌حرمت و اعتبار می‌شد، بوده است! و این حوادث همان گونه که شاعری و شعر را جهت‌گیری و مضمونی ویژه می‌بخشید، نقادی و داوری در باب آن را نیز در مسیری خاص هدایت می‌کرد، مسیری که غالباً به جای آنکه به انتقاد و بازخواست از چنین شیوه‌یی در شاعری بیانجامد، به انتقاد، پرخاش و ستیزه‌گری در برابر شعریت می‌کشید، آن گونه که در انتقاد و ستیز سنایی و انوری - دو شاعر بزرگ این قرن می‌بینیم، و دیگر برای جلوگیری از اطاله کلام از اشاره بدان‌ها معذوریم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- درباره ادبیات و نقد ادبی، ج ۲، ص ۶۶۹.
- ۲- نقد ادبی، ص ۱۸.
- ۳- ترجمان البلاغه، ص ۲.
- ۴- انواع ادبی، مجله خرد و کوشش، دوره چهارم.
- ۵- مقدمه حدائق السحر.
- ۶- نقد ادبی، ص ۲۱۱.
- ۷- چهار مقاله، ص ۴۲.
- ۸- نقد ادبی، ص ۲۱۱.
- ۹- شیوه‌های نقد ادبی، ص ۵۴.
- ۱۰- چهار مقاله، ص ۴۷.
- ۱۱- همان جا.
- ۱۲- همان جا.
- ۱۳- نقد ادبی، ص ۲۰۳.
- ۱۴- مقدمه الشعر و الشعراء، ص ۶۶.
- ۱۵- المعجم، به نقل از نقد ادبی، صص ۲۱-۲۲.
- ۱۶- نقد ادبی، ص ۱۹۶.

منابع:

- ۱- فرشیدورد، خسرو: درباره ادبیات و نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین: نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر.
- ۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا: انواع ادبی و شعر فارسی، خرد و کوشش، دوره چهارم، دفتر دوم و سوم، س ۵۲.
- ۴- وطواط، رشیدالدین: حدائق السحر فی دقائق الشعر، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.
- ۵- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر: چهار مقاله، تصحیح محمد فزونی، انتشارات جامی، ۱۳۷۲.
- ۶- دیچز، دیوید: شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه غلامحسین یوسفی، محمد تقی صدقیانی، انتشارات علمی و مطالعات فرهنگی.
- ۷- ابن قتیبه دینوری: الشعر و الشعراء، تصحیح آذرنوش، امیرکبیر، ۱۳۶۳.